



تکثر عقلانی ممکن نیست در صورتیکه تکثر فرهنگی ممکن است

محمد تقی طباطبایی گفت: می توانیم هویت ایرانی داشته باشیم اما امکان عقلانیت ایرانی نداریم. پس باید به سمت تکثر فرهنگی پیش برویم اما نمی توان به سمت تکثر عقلانی پیش رفت.

محمد تقی طباطبایی گفت: می توانیم هویت ایرانی داشته باشیم اما امکان عقلانیت ایرانی نداریم. پس باید به سمت تکثر فرهنگی پیش برویم اما نمی توان به سمت تکثر عقلانی پیش رفت.

به گزارش خبرنگار مهر، نشست تخصصی «تکثر فرهنگی و هویت ایرانی» امروز دوشنبه ۲۷ بهمن ماه در سالن اندیشه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با حضور محمد تقی طباطبایی، مزدک رجبی، مهدی بنایی جهرمی، مریم صانع پور و امیر صادقی در دو بخش برگزار شد که در ابتدا بخش نخست این نشست با عنوان رویکرد شناختی و بنیادین با ارائه سخنرانی طباطبایی، رجبی و بنائی جهرمی برگزار شد.

در مقدمه این نشست عنوان شد: این سمینار تلاشی است برای واکاوی نسبت دو مقوله تکثر فرهنگی و هویت ایرانی. در جهان امروز. تکثر فرهنگی بیش از آن که یک بحث نظری باشد یک واقعیت موجود است. بنابراین در این مجموعه تلاشی برای اثبات آن نخواهد شد بلکه به لوازم و عوارض آن به ویژه در نسبت با هویت ایرانی پرداخته خواهد شد. جهان متکثر امروز عرصه ای از فرهنگ های گوناگون است که می کوشند در عین حفظ هویت و استقلال در گفتگوی جهانی بر سر مسائل مشترک شرکت کنند تا سهمی در بهبود وضعیت بشر داشته باشند. زیرا امروزه این امر نیز روشن است که بدون مساهمت تمامی فرهنگ ها در یک گفتگوی دوسویه و برابر، راهی برای حل مشکلات بشر وجود ندارد. بنابراین واقعیت تکثر و ضرورت گفتگو در جهان امروز، پیش فرض مشترک سخنرانی های این سمینار است.

در این راستا مسئله ای که اهمیت می یابد، مسئله هویت و تکثر و نیز امکان ارتباط و گفتگوی میان فرهنگ هاست. نکته مهمی که در این میان وجود دارد نگرانی های فزاینده ای است که در برابر این پدیده نوظهور برانگیخته شده اند. این که با وجود تکثر فرهنگ ها و وجود معیارهای گوناگون برای ارزیابی کنش ها و رفتارهای افراد و نیز فراهم آمدن آزادی ها و امکانات گزینش بیش تر، باید چه کرد و چگونه اندیشید، مسئله ای است که ذهن را به خود درگیر می کند. آیا باید در برابر این پدیده واکنشی منفی و انحصاری نشان داد یا باید با آغوش باز از آن استقبال کرد؟ لوازم هر کدام از این دو برخورد چیست؟ مشارکت یا عدم مشارکت در این گفتگو چگونه ممکن است و چه عواقبی دارد؟ آیا می توان خوش دلانه فرصت فراهم آمده را به معنای به رسمیت شناخته شدن کامل فرهنگ ها دانست یا باید محافظه کارانه از هر تعاملی دوری جست؟

پرداختن به چگونگی تحقق این امر و نیز عوارض و مزایای احتمالی آن و نیز نفس امکان این ارتباط و گفتگو، مهمترین فصل مشترکی است که سخنرانی های این سمینار را گرد هم می آورد تا از هماهنگی میان آنها ابعاد نادیده و ناپرسیده این مسئله روشن تر شده، راهی نیز به سوی آینده باز شود.

در این مجموعه، مسئله در دو سطح بررسی می شود. نخست، سطح شناخت شناسانه و بنیادین و دیگر، سطح حوزه های خاص شناختی و کرداری که همان سطح کاربردی است. از این رو امید می رود که از کنار هم قرار گرفتن این سخنرانی ها در این سمینار، تصویری چند سویه از مشکل امروزین هویت ایرانی در جهان متکثر فرهنگی ترسیم شود. ناگفته پیداست که در نسبت با این مسئله هنوز در آغاز راهیم و تلاش هایی که در این مجموعه شده نیز بیش از هر چیز سعی در روشن سازی مسئله و نشان دادن ابعاد گوناگون آن است.

در بخش نخست این نشست که به «رویکرد شناختی و بنیادین» اختصاص داشت، محمد تقی طباطبایی سخنرانی خود را با عنوان «هویت ایرانی یا عقلانیت ایرانی؟» آغاز کرد و گفت: با توجه به جدی تر شدن روزافزون بحث فلسفه میان فرهنگی و تکثر فرهنگی که خواهان به رسمیت شناختن نگاه های فلسفی موجود در هر فرهنگ در کنار دیگر فرهنگ هاست، این پرسش پیش می آید که آیا پذیرش این تکثر فرهنگی به عنوان واقعیتی موجود چه نسبتی با پذیرش تکثر در سطح عقلانی دارد. آیا می توان از فلسفه ها به معنای عقلانیت سخن گفت و در نتیجه آیا می توان در کنار بحث فرهنگی از هویت ایرانی، بحثی فلسفی نیز از عقلانیت ایرانی داشت؟ از این رو نخست باید پرسید که نسبت فرهنگ و عقلانیت چیست. اندیشیدن به این پرسش به خوبی می تواند به روشن شدن نسبت میان بحث از هویت و عقلانیت ایرانی کمک کند.

وی افزود: عقلانیتی که در دوران روشنگری پدید آمد در یک فرهنگ به وجود آمد. ما همواره عقلانیتی داریم که در یک فرهنگ موجود است. آن امکانی که از این عقل در اروپای فعلی بوجود آمد تمام توانایی عقل محوری نیست. اگر بخواهیم تکثر فرهنگی را جدی بگیریم و مبنایی برای آن قائل شویم. بحث هویت ایرانی را نباید معطوف به گذشته بدانیم بلکه باید آن را ساخت. به شرطی که در آن عقلانیتی که تمام فرهنگ ها را در کنار هم می بیند مشارکت کنیم. برای حرکت در این راه، نخستین گام روشن کردن بستر مشترکی است که در آن بتوان نسبت میان عقلانیت و فرهنگ را بررسی کرد. بدین خاطر با تحویل مسئله فرهنگ به زبان و مسئله عقلانیت به منطق، تلاش خواهد شد تا با بررسی نسبت های گوناگون زبان و منطق نشان داده شود که باور به عقلانیت ایرانی بر اساس باور به فرهنگ و هویت خاص ایرانی، مبتنی بر نگاهی خاص به نسبت زبان و منطق است.

طباطبایی تصریح کرد: در ادامه نیز با نقد این رویکرد در نسبت زبان و منطق نشان داده خواهد شد که باور به عقلانیت خاص ایرانی نه تنها در گفتگوی میان فرهنگ ها کمکی به ما نمی کند بلکه دست ما را از عقلانیت کوتاه کرده و تلاش مان برای توسعه و رسیدن به جایگاهی استوار، خودآگاه و مستقل در جهان متکثر امروزی را به شدت متاثر خواهد کرد.

وی در ادامه تاکید کرد: بنابراین هدف نهایی در این بحث، نشان دادن این امر است که باور به تکثر عقلانی و در این مورد خاص، باور به عقلانیت ایرانی نه تنها به قوام و شکل گیری مستقل فرهنگ و هویت ایرانی کمک نخواهد کرد بلکه با نفی امکان گفتگویی عقلانی که بستر هر گونه ارتباط معرفتی است، شکل گیری مستقل هویت ایرانی و خودآگاهی آن را در جهان متکثر امروزی منتفی خواهد کرد. مسئله جداسازی سطوح فرهنگی و فلسفی از یکدیگر، ضرورتی است نادیده گرفته شده که توجه به آن، راهگشای این هدف نهایی است.

وی در پایان تاکید کرد: بنابراین می توانیم هویت ایرانی داشته باشیم اما امکان عقلانیت ایرانی نداریم. پس باید به سمت تکثر فرهنگی پیش برویم اما نمی توانیم به سمت تکثر عقلانی پیش رفت.

در بخشی از این نشست مزدک رجبی سخنان خود را با عنوان بنیان های هرمینیوتیکی فهم و گفتگو آغاز کرد و گفت: با نام «بنیان های هرمینیوتیکی فهم و گفتگو» با اشاره به سوء فهم هایی که در جامعه ما از عقلانیت شده است گفت مواجهه ما با عقلانیت به چند گونه بوده است از جمله این مواجهه ها رویکرد نفی یا رد بوده است اما سوال این است که اساسا پیش از این عقلانیت تمام این واژه ها سوء فهم می آورد. بحث تکثر فرهنگی در چه زمینه ای ممکن است؟ آیا برای یک مسلمان و بودایی و ... تا قبل از این زمینه عقلانیت می توانند با هم گفتگو داشته باشند آیا مگر تا قبل از دوران مدرن ما گفتگوی بین ادیان را نداشته ایم؟ باید بگویم که چرا داشته ایم اما در قالب کلام بوده است.

رجبی تاکید کرد: گویا آراء هایدگر و به ویژه گادامر در باب فهم، تفسیر و گفتگو سرچشمه و الهام بخش نگاه فلسفی به گفتگوی میان فرهنگی شده و در چند دهه اخیر برای برخی اندیشمندان، نگاهی مورد توجه و جدی بوده است. در این بحث تلاش می کنم تا نشان دهم بنیان های فلسفی هایدگر به ویژه در کتاب هستی و زمان و گادامر در کتاب حقیقت و روش در باب فهم و تفسیر چیست و گادامر گفتگو را چگونه توضیح می دهد و آیا نگاه این دو فیلسوف و به ویژه گادامر امکانی برای گفتگوی فرهنگی به معنی گفتگوی عقلانیت های متکثر و متمایز فراهم کرده است؟ آیا تکثر فرهنگی تکثر عقلانیت را پدید آورده و اگر چنین نیست چگونه می توان آن را با هرمینیوتیک فلسفی توضیح داد.

وی افزود: در سرزمین ما نیز نزد برخی اندیشمندان این نگاه جدی شده و با همان نام «فلسفه گفتگوی میان فرهنگی» باب شده است. فهم بزرگواران از موضوع چنان است که گویی عقلانیت های متکثر و متمایزی در جهان فعلی هست که می توانند با یکدیگر گفتگو کنند و فلسفه میان فرهنگی امکان چنین گفتگویی را مهیا کرده است. بحث من به این پرسش می پردازد که آیا چنین فهمی از آراء مطرح در باب موضوع، فهم صحیحی است و اگر نه می توان توضیح داد که سخن از عقلانیت های متکثر به چه معنی است و عدم امکان آن نیز باید توضیح داده شود. تکثر فرهنگی و گفتگوی میان فرهنگ ها و توضیح هرمینیوتیکی فهم به هیچ روی به این نتیجه نمی انجامد که هر فرهنگی عقلانیت متمایز خود را دارد که از بنیان با دیگر عقلانیت ها متمایز است. تکثر زبان ها و تاریخمندی های متفاوت، بدین معنی نیست که عقلانیت های متفاوتی هست که اکنون فلسفه میان فرهنگی درصدد فراهم آوردن امکانی برای گفتگو میان آنها باشد.

وی افزود: مسیر فلسفه مدرن به قرن بیستم می رسد، همه این بحث ها از دل تفکر فلسفی قرن بیستم درآمده و بحرانی در درون آن بوده که اساس فلسفه مدرن بر سوژه دیگر انسان استوار بود و جهان را می شناسد فارغ از هر فرهنگ و تاریخ و ... در واقع بحران فلسفه که از نیچه شروع می شود و اوج آن با هایدگر است یعنی نقد متافیزیک، هایدگر سوژه بودن انسان را نقد می کند. و معتقد است که فلسفه بر این استوار است که گویی انسان یک سوژه است و می توان آن را بدست آورد. بحث این است که آیا انسان یک جوهر است؟ هایدگر می گوید انسان یک شدن در حال است و در یک بستر خرد ناب صورت نمی گیرد بلکه در بستر تاریخ رخ می دهد.

وی تاکید کرد: بنابراین انسانی که در حال شدن است تاریخ مند است. اینجاست که این سوال پیش می آید که آیا عقلانیت های متکثر ممکن است؟ آیا ما با عقلانیت های متکثری مواجهه ایم که از اینجا گفتگو شروع می شود. یا اینکه نه ما با عقلانیت های متکثری روبرو نیستیم که بخواهیم زمینه های برای آن جستجو کنیم ما با تکثر در زمینه های دیگری مواجهه ایم. ویژگی عقلانیت مدرن این است که زمینه مشترکی ایجاد می کند که همه انسان ها بتوانند گفتگو کنند. ما هر چه عقلانیت داشته باشیم بحران هم داریم در واقع بحران و عقلانیت همزاد هم هستند. همه این بحران ها آن زمینه مشترک که من آن را عقلانیت بشری می نامم را نفی نمی کند و در واقع عقلانیت مشترک وجود دارد در عین اینکه تکثر فرهنگی هم وجود دارد.

در بخش دیگری از این نشست مهدی بنایی جهرمی سخنرانی خود را با عنوان «تجدد و امکان تعدد هویت» بدین صورت آغاز کرد: من خواهم کوشید تا در دو بخش به طرح و بررسی مباحث و پرسش های زیر بپردازم:

۱. در زمانه کنونی، بحث هویت و بحران آن برآمده و بسط یافته از تأمل در مواجهه اقوام و فرهنگ های مختلف با تجدد غربی است. بحران هویت برای مردمان هرگز به صورت و در حد یک مسأله منطقی ظهور نمی کند و در حوزه تعاریف و مفاهیم حل و فصل نمی شود. این بحران که به وجود مردمان مربوط است، خود را در احساس بی وطنی و بی عالمی آشکار می سازد و ضرورتا با خود بلاتکلیفی و سرگردانی و سردرگمی می آورد. این بحران را امروزه می توان در ابهام و اضطراب جا و مقصد مردمانی نشان و توضیح داد که غرب و تجدد غربی را طلب می کنند اما هیچ درکی از آنجا که ایستاده اند و از آنچه که طلب می

کنند، ندارند؟

وی افزود: البته در این تردیدی نیست که همه اقوام برای سلوک در طریق تجدد، خود را ملزم به شناخت غرب متجدد دیده و تاکنون در جهت تحقق آن به جد تلاش نموده و در نتیجه از علم و تکنولوژی غربی بهره ها برده اند. اما فارغ از این پرسش اساسی که تجددطلبی این اقوام خود از کجا آمده و می تواند نشان از چه داشته باشد، باید به جد پرسید و تامل کرد که آیا تلاش این اقوام در نهایت به تعیین هویتی انجامیده است و آیا این سطح از توسعه اقتصادی و اجتماعی و این حد از اخذ علم و تکنولوژی و بسط پژوهش توانسته مساله و بحران هویت آنها را کاملاً حل و فصل کند و خروج از عالم گذشته و پیوستن به عالم جدید را برایشان ممکن سازد؟ آیا با توجه به اینکه تحولات تاریخی غرب بر سایر اقوام تاثیرگذار و حتی در سرنوشت آنها تعیین کننده است، خود نشان از بی هویتی آنها و سست شدن پیوندشان با حوزه سنت گذشته ندارد و آیا بی خبری این اقوام از فاصله خود با سنت و گذشته می تواند جز به تداوم توهم داشتن هویتی مستقل کمک کند؟

جهرمی در ادامه گفت: آیا به راستی غرب متجدد امروزه خود با بحران مواجه است و اگر چنین است، حقیقت این بحران چیست و چه اثرات و امکاناتی را می تواند با خود به همراه داشته باشد؟ آیا چنان که ادعا شده، می توان گفت که فرهنگ و فلسفه ما مبتنی بر وحدت و فراری از تعارض و تضاد است، اما فلسفه غربی خود از اساس فلسفه بحران است و از زمان افلاطون تاکنون همواره کوشیده است که با پرسش از هویت، آن را به عنوان یک مساله فلسفی مطرح سازد و از این طریق همواره امکان آن را داشته است که بحران هویت و انحطاط جامعه و تاریخ خود را ببیند و به جای انکار آن، در آن تامل کند؟ بر این اساس آیا نمی توان در باب غرب و تجدد غربی از بحران تازه ای سخن گفت که هرگز در گذشته آن سابقه نداشته و با راه حل های قبل نمی توان از آن گذشت؟

وی افزود: تمام حرف هایی که می زنیم تلاشی است برای اینکه وضع تاریخی خودمان را بشناسیم نه اینکه همه چیز معلوم است. نشان می دهد که تجدد را نباید یک امر که در مقابل ماست تلقی کرد بلکه در واقع تجدد امکانات ما است. بنابراین غرب امکانات بشر است پس هر کجا که پرسش های ما معطوف با امکانات بشر باشد نمی توانیم از غرب چشم پوشی کنیم.

جهرمی در ادامه با تقسیم هویت به منفعل و فعال گفت: در یک تقسیم بندی کلی می توانیم هویت را به منفعل و غیر مبدع و از طرف دیگر هویت فعال و خلاق تقسیم کرد. هویت گاهی اوقات صرفاً یک تقلید است و در هویت منفعل چیزی که بسیار محوری است نداشتن تقریباً درکی از نسبت میان امور است که در هویت فعال دگرگون می شود و در واقع در این نوع هویت ما درکی از هویت خودمان با علم و امور دیگر داریم.

وی افزود: اما این تقسیم بندی از کجا می آید؟ باید گفت از همان جایی که هویت می آید. هویت ما مسبوق به بودن در جایی و فرهنگ و تاریخی است. بدون این بودن در، هویت معنی ندارد. اما در این بودن در، چیزی که بسیار تعیین کننده است کجا بودن ما است. اینکه انسان غربی انسان خلاق است و می داند کجاست به این دلیل است که نوع بودن آن با دیگران متفاوت است. ما در تاریخ همواره کوشیده ایم که به این هویت خلاق برسیم. اما چرا این تاریخ، تاریخ کامیابی نیست؟ شرط نائل شدن به این هویت تذکر به تجدد است یعنی انجیزی که رد تاریخ روشنگری رخ نداده است. ما حتی در تاریخ روشنگری مهبیای این تذکر هم نشده ایم. تاریخ روشنگری ما شاهد غرب زدگی منفعل است. تاریخ روشنگری ما فاقد تذکر نسبت به تجدد است.

جهرمی در پایان افزود: نائل شدن ما به هویت از طریق بی اعتنائی به غرب ممکن نیست و این تحقیر و بی اعتنائی راه نائل شدن به هویت را برای ما مهیا نمی کند. اما این تذکر است که می تواند ما را به هویت هدایت کند.